

هو العليم

روایات راجع به حلّیت مشتبّه (۲)

نقد دیدگاه مرحوم آقاضیاء عراقی

سلسله دروس خارج اصول فقه - برائت - جلسه

دویست و ششم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه



أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چهار روایت راجع به حلّیت مشتبّه

روایاتی که راجع به حلّیت مشتبّه بود، این روایات با اختلاف مضامینی که دارد ظاهراً چهار روایت است و غیر از این هم ممکن است روایات دیگری باشند که حالا اگر به آن برخورد کردیم ذکر می‌کنیم؛ ولی عمده برای استدلال این چهار روایت را ذکر کرده‌اند:

روایت اول: روایت شیخ در تهذیب از عبدالله بن سنان است:

«كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَّعِهِ»^۱

می‌توانیم بگوییم که این روایت با روایتی که از پیر سؤال می‌شود تقریباً واحد است، گرچه صدر

^۱ تهذیب الأحکام، ج ۷، کِتَابُ التِّجَارَاتِ، ۲۱- بَابُ مِنَ الزِّيَادَاتِ، ص ۲۲۶، ح ۸.

گزیده تهذیب، ج ۴، ص ۲۰۰: «ابوعبد الله صادق عليه السلام گفت: هر متاعی که حلال و حرام آن در بازار مسلمین بی‌وجه امتیاز، عرضه شود، خرید و فروش آن روا خواهد بود. فقط در صورتی که متاع حرام را مشخصاً بشناسی باید از خرید و فروش آن پرهیز کنی.»

روایت بعدی مربوط به جبن است؛ ولی ذیلش با این
روایت یکی است.

روایت دوم: روایت کافی است:

عن عبد الله بن سليمان قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن الجبن فقال لي: «لقد سألتني عن طعام يعجبني»، ثم أعطى الغلام درهماً فقال: «يا غلام إبتع لنا جبناً» و دعا بالغداء فتعدينا معه و أتى بالجبن فأكل و أكلنا معه. فلما فرغنا من الغداء قلْتُ له ما تقول في الجبن فقال لي: «أ و لم ترني أكلته؟!». قلْتُ: بلى و لكني أحب أن أسمعك منك، فقال: «سأخبرك عن الجبن و غيره؛ كل ما كان فيه حلال و حرام فهو لك حلال حتى تعرف الحرام بعينه فتدعه»^١

روایت سوم: روایت برقی است از معاویه بن

عمّار عن الرجل من أصحابنا که به همین کیفیت

روایت ثانی است.^٢

روایت چهارم روایت کافی است:

عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول: كل شيء هو لك حلال حتى تعلم أنه حرام بعينه فتدعه من قبل نفسك و ذلك مثل الثوب يكون قد اشتريته و هو سرقة أو المملوك عندك و لعله حر قد باع نفسه أو خدع فبيع أو قهر أو امرأة تحتك و هي أختك أو رضيعتك و الأشياء كلها على هذا حتى يستبين لك غير ذلك أو تقوم به البيئة.^٣

^١ الکافی، ج ٦، کتابُ الأطعمة، بابُ الجبن، ص ٣٣٩، ح ١.

ترجمه فروع کافی، ج ٨ ص ١٦٠: «عبدالله بن سلیمان گوید: از امام باقر علیه السلام درباره پنیر سؤال کردم. به من فرمود: از غذایی که من به آن علاقه دارم پرسیدی. آن گاه به خدمتکار خود درهمی داد و فرمود: ای غلام! برای ما پنیر بخر. هم چنین حضرتش صبحانه خواستند و ما با ایشان صبحانه خوردیم، آن گاه پنیر آوردند و حضرت علیه السلام از آن خوردند و ما نیز همراه آن حضرت پنیر خوردیم. زمانی که صبحانه تمام شد به آن بزرگوار عرض کردم: درباره پنیر چه می فرمایید؟! فرمود: مگر ندیدی که از آن خوردم؟! عرض کردم: آری؛ ولی دوست دارم که آن را از خود شما بشنوم. فرمود: به زودی تو را از پنیر و غیر آن باخبر خواهم ساخت؛ هرچه که در آن حلال و حرام [مشتبه] است، برایت حلال است؛ تا زمانی که عیناً حرام را بشناسی و آن را ترک کنی.»

^٢ المحاسن، ج ٢، کتاب المآكل، باب الجبن، ص ٤٩٥.

^٣ الکافی، ج ٥، کتابُ المعيشة، بابُ النوادر، ص ٣١٣، ح ٤٠.

نظر روایات بر شبهات موضوعیه

اگر ما به این روایات نگاه کنیم می بینیم که تمام این روایات مربوط به شبهات موضوعیه هستند. در روایت شیخ در تهذیب که عبدالله بن سنان نقل می کند می فرماید: « **كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ** »، باید در شیء حلال و حرامی باشد، نه اینکه یک شیء مشتبه الحکم باشد. من باب مثال در مورد شرب توتون معنا ندارد بگوییم که شرب توتون حلال است یا حرام است؛ یعنی مسئله ذوقسمین نیست بلکه مسئله تخیر است؛ مانند **تَزَوَّجَ هُنْدُ أَوْ أُخْتَهَا** یعنی **أحدهما لك حلال لا كليهما**؛ یکی از اینها حلال هستند نه هر دوی اینها دو حکم فعلی دارند؛ یعنی **إِنَّكَ مَخْتَارٌ أَنْ تَخْتَارَ هُنْدُ أَوْ تَخْتَارَ أُخْتَهَا** نه اینکه یکی از اینها حرام فعلی است لا، [بل] **كليهما حلالٌ لك** و نه اینکه هر دوی اینها حلال فعلی است لا، [بل] **كليهما ليس حلالٌ لك** یعنی حلال از ناحیه نکاح، اگر قبل از نکاح منظور است که **كليهما حرامٌ** اگر بعد از نکاح منظور است **أحدهما حلالٌ و الآخر حرامٌ**، دیگر شبهه در اینجا معنا ندارد.

اما در مورد شبهه در آن جایی که دو امر فعلی وجود داشته باشد من باب مثال تکفین غیر مسلمان؛

– الآن این مثال به نظرم آمد – ما دو دسته روایات راجع به دفن و کفن غیر مسلمان داریم: روایات دالّ بر حرمت تکفین و تدفین اهل کتاب و مشرک و روایات دال بر وجوب اینها^۱ اگر فرض کنید که قائل به حرمت بشویم؛ اگر قائل به حرمت تدفین اهل کتاب و مشرک بشویم در اینجا دو امر حلال و حرام – حلال البته منظور وجوب است نه خود اباحه – دو امر فعلی الآن محقق است؛ یکی وجوب بالنسبه به مسلمان است، یکی حرمت بالنسبه به مشرک است.

حالا این میت که الآن **فی أماننا**، این میت مشتبّه بین مسلمان و مشرک است؛ این مصداق برای این روایت خواهد شد که **كل شيء يكون فيه حرامّ بالفعل و حلالّ بالفعل؛** در آن حلال هست. منظور از حلال این است که این عقد الوضعی که در این قضیه هست به فعلیت برمی گردد نه به احتمال حلّیت

^۱ جهت اطلاع رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۲، أبوابُ غُسلِ المَیِّتِ، بابُ عدمِ جوازِ تغسیلِ المُسْلِمِ المَیِّتِ الکافرِ و لا دَفْنِهِ و لا تَکفینِهِ و لو ذِمّیّاً و لو قرابة المُسْلِمِ أو أباهُ و کذا البُغاةُ، ص ۵۱۴.

و احتمال حرمت؛ یعنی حرام بالفعلی وجود دارد.
الآن بالفعل فرض کنید که تدفین مسلمان واجب
است و از آن طرف دفن اهل کتاب و مشرک که حرام
است؛ آن وقت در رجل مشته بهین المسلم و الکافر
شبهه است در اینکه داخل در تحت کدام یک از دو
عنوان قرار می گیرد که به واسطه اندراج در تحت أحد
العنوانین إمّا یحرّم علی الإنسان تدفینه و إمّا أن
یجب علی الإنسان تکفینه و تدفینه پس شبهه
موضوعیه است؛ چون در مورد شبهات حکمیه اصل
شبهه در نفس حکم است؛ نه اینکه آن حلال فعلی یا
مثلاً طرف مقابل حرام فعلی وجود دارد و این مشته
است.

من باب مثال شبهه در شرب توتون در این است
که اصلاً اصل حکم توتون چیست؟! نمی توانیم
بگوییم که منظور در اینجا این است که در شرب
توتون یک قسم حلال داریم و یک قسم حرام داریم؛
آن وقت شک داریم در این توتون خاص که آیا این
داخل در تحت حلّیت است یا داخل در تحت
حرمت است؟! این اصلاً معنا ندارد؛ بلکه در اصل
جعل، شبهه است که چه جعلی تعلق گرفته است؟

نه اینکه جعل تعلق گرفته است، بعد ما در انطباق
مصدق شک داریم. در «**کل شیء فیہ حلالٌ و**
حرامٌ» شک در جعل نیست. ما می‌دانیم حرام
چیست، می‌دانیم یک حرمتی در این مورد آمده
است؛ چون می‌گوید: «**کل شیء فیہ حلالٌ و**
حرامٌ»؛ هر شیئی که در آن حلالی هست یعنی علم
به حلال هست.

بحث در نفس حرمت نیست یا بحث در نفس
حلّیت نیست، بحث در اشتباه مصداق است؛ ولی در
شبّهات حکمیه در اصل جعل حکم ما شک داریم که
اصلاً توتون **حلالٌ** **أو حرامٌ**. علم اجمالی ما در اینجا
نداریم شبهه بدوی است؛ اولاً بلاأول ما نمی‌دانیم
حلال است یا حرام است یا در مورد لحم حمیر
نمی‌دانیم اولاً بلاأول **حرامٌ** **أو حلالٌ**؛ نه اینکه آیا
حمیر داخل در تحت غنم است یا داخل در تحت
کلب است؟ حمیر نه در تحت غنم است و نه تحت
کلب است؛ حمیر برای خود یک طبیعت مستقلة دارد
و این طبیعت مستقلة موجب شده است که ما در
اصل تعلق حکم شک بکنیم که اصلاً چه حکمی به

آن متعلق است؟ چه حکمی در اینجا جعل شده است؟ بحث، بحث جعل است نه بحث مصداق، روایت در اینجا مصداق را می‌فرماید: «**کلّ شیءٍ فیه حلالٌ و حرامٌ**»، این بحث مصداق است نه چیز دیگر.

استدلال مرحوم عراقی بر شمول روایات

نسبت به شبهات حکمیه

اشکالی که مرحوم آقا ضیاء داشتند آن اشکال این بود؛ یعنی از باب توجیه روایت به نحوی که صلاحیت برای استدلال به شبهات حکمیه را داشته باشد. ایشان می‌فرمودند: روایتی که می‌فرماید: «**کلّ شیءٍ فیه حلالٌ و حرامٌ**»، منظور این نیست که «**کلّ شیءٍ**» به عنوان فرد مصداقی که از باب اشتباه امور خارجی، اندراجش در تحت عنوانین، محل شبهه واقع شده است بلکه به لحاظ طبیعت نوعیه، «**فیه حلال و حرام**» است.^۱ یعنی من باب مثال در **لحم مطروحه فی الشارع** وقتی که انسان بداند این لحم، لحم غنم است - البته این شامل اولی است مثال

^۱ مقالات الأصول، ج ۲، ص ۱۷۲ و ۱۷۳.

می‌زنیم تا به مثال دوم برسیم - در اینجا نفس لحم غنم، «**فیه حلال**»^{۲۶} در صورتی که لحم مذکّی باشد، در صورتی که لحم مغضوب نباشد، در صورتی که لحم مسروق نباشد؛ لحم غنم باشد اولاً مذکّی باشد و ثانیاً در تحت ملکیت و اباحه مکلف قرار گرفته باشد، این لحم حلال است. لحم دیگر لحم غیر مذکّی است؛ گوسفندی است که **مات عن حتف آنفه**^۱ خب این حرام؛ **غنم المسروق حرام غنم المعضوب حرام** تمام اینها اقسام حرمت است، الآن یک لحمی در اینجا هست که ما نمی‌دانیم داخل در تحت حلّیت است یا داخل در تحت حرمت است؛ این در اینجا صدق می‌کند «**كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ**» که خب قسمّ منه حلالّ فهو لحمّ المذکّی و غیر مغضوب و غیر مسروق و مملوک و قسمّ غیر مذکّی کذا و هو حرامّ درست شد؟! این یک قسم بود.

^۱ فرهنگ فقه فارسی، ج ۳، ص ۲۱۰: «حَتْفُ أَنْفٍ: مردن به مرگ طبیعی. حتف به معنای مرگ و انف به معنای بینی است. کاربرد ترکیبی این دو واژه به صورت «**حتف آنفه**» اصطلاحی است برای کسی که به مرگ طبیعی - بدون کشته یا غرق شدن و مانند آن - بمیرد.»

قسم دومی که مرحوم آقا ضیاء می‌فرمایند این است که اصلاً مسئله روی طبیعت نوعیّه لحم برود؛ **كُلُّ لَحْمٍ إِمَّا أَنْ يَكُونَ حَلَالٌ وَ إِمَّا أَنْ يَكُونَ حَرَامٌ؛ لَحْمُ الْغَنَمِ حَلَالٌ، لَحْمُ الْبَقَرَةِ وَ لَحْمُ الدَّجَاجِ وَ الدَّيِّكِ حَلَالٌ**، از آن طرف لحم کلب و خنزیر حرام است. به نفسِ استعدادِ برای حلّیت برمی‌گردد نه به حلّیت فعلیه؛ یعنی لحم مستعد است برای اینکه لحمِ حلال باشد و لحمِ حرام باشد خب این طبیعت [طبیعت نوعیه است].^۱...

اشکال بر استدلال مرحوم عراقی

اشکال اول

...در جلسه قبل عرض شد که اگر قرار باشد بر این که منظور امام علیه‌السّلام این است که تمام شبهات حکمیه حلال هستند؛ یعنی بخواهند از این عبارت شبهات حکمیه را برسانند که مانند حمیر مسئله این طور است، اگر این طور است خب چرا از اول با یک لسانی مطلب را بیان کنند که نه تنها استشمام شبهه موضوعیه از آن می‌شود بلکه تصریح

^۱ نهاية الأفكار، ج ۲، ص ۲۳۳.

در شبهه موضوعیه دارد؟! چرا از اول با این عبارت بیان کنند؟! این عبارت و قیود همان طور که عرض شد در آنجا لغو خواهد بود. اشکال اول این بود که در جلسه قبل مفصل بحثش شد.

اشکال دوم

اشکال دوم در این مسئله این است که در مورد این روایت که داریم «**كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ مِنْهُ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ**» اگر قرار بر این باشد که ما از مورد خاصی که این مورد خاص عبارت از یک طبیعت نوعیه مخصوص است مطلب را تسری بدهیم، خب مطلب را یک قدری بیشتر تسری می دهیم به اطلاقی که در شیئیت است و «**كُلٌّ**» آمده، این را حتی عام کردیم. **كُلٌّ شَيْءٍ**، کلّ عام است، شیء هم اطلاق دارد بالنسبه به کلّ اشیاء؛ بنابراین اصلاً مطلب را این طور گسترش می دهیم که **كُلٌّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ** این اصلاً برمی گردد **هَذَا شَيْءٌ**، **هَذَا قُرْطَاسٌ إِمَّا فِيهِ حَلَالٌ وَ إِمَّا حَرَامٌ**، **لَحْمُ الْمَذَكِّي شَيْءٌ إِمَّا حَلَالٌ إِمَّا حَرَامٌ**، **الْحَمِيرُ شَيْءٌ إِمَّا حَرَامٌ إِمَّا حَلَالٌ**. یعنی اصلاً چرا مسئله را روی طبیعت نوعیه صنفیه مخصوص

مورد شبهه ببریم؟! شیء اطلاق دارد بالنسبه به همه
اشياء اطلاق دارد.

حالا ما خیلی دامنه و مفهوم شیء را وسیع
نمی‌کنیم؛ بلکه کمی مفهومش را ضیق می‌کنیم؛
این طوری می‌گوییم که **كُلُّ مَأْكُولٍ إِمَّا حَلَالٌ وَ إِمَّا
حَرَامٌ** چرا بگوییم که **كُلُّ لَحْمٍ؟! اصلاً** می‌گوییم که
**كُلُّ مَأْكُولٍ، كُلُّ مَشْرُوبٍ إِمَّا حَرَامٌ وَ إِمَّا حَلَالٌ، كُلُّ
مَلْبُوسٍ إِمَّا حَلَالٌ وَ إِمَّا حَرَامٌ كُلُّ مَنْكُوحَةٍ إِمَّا حَلَالٌ
وَ إِمَّا حَرَامٌ** چرا ما فقط مسئله را در طبیعت نوعیه
صنفیه ببریم؟ اصلاً از اول روایت را می‌گوییم که مثلاً
كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ در مورد شرب توتون است که
قطعاً جزء شبهات حکمیه است و اصلاً جزء شبهات
موضوعیه نیست. اصلاً می‌گوییم که **كُلُّ شَرِبٍ إِمَّا
يَكُونُ حَلَالٌ وَ إِمَّا يَكُونُ حَرَامٌ؛ قَسْمٌ حَرَامٌ وَ هُوَ
مَثَلًا قَسْمُ الذِّي يُضَرُّ بِالْبَدَنِ قَطْعاً وَ قَسْمٌ حَلَالٌ...**
حالا فرض کنید شرب را اعمّ از مشروب بگیریم
مانند خمر و امثال ذلک و **قَسْمٌ حَلَالٌ** مثل استشمام
الروائح و استشمام الهواء و استشمام البخار این
قسم حلال است و **قَسْمٌ مُشْتَبِهٌ** که شرب توتون باشد،
نمی‌دانیم که شرب توتون داخل در تحت حلال
است یا داخل در تحت حرام است.

چه دلیلی در اینجا هست که مرحوم آقا ضیاء گفتند که این از منظور «**كُلُّ شَيْءٍ**» به لحمیت برمی‌گردد، ما اصلاً به اکلّیت و مأکولّیت برمی‌گردانیم، چه اشکالی دارد؟! یعنی اگر قرار بر این است که ما دایرهٔ مفهوم را توسعه بدهیم چرا در یک محدودهٔ خاص محدود کنیم؟! چه دلیلی دارد؟! اگر قرار بر این است که ما توسعه بدهیم خب یک قدری بیشتر توسعه می‌دهیم.

دفاعی از مرحوم عراقی

آن وقت اگر ایشان بگویند که این توسعه‌ای که ما می‌دهیم و به واسطهٔ این توسعه، کلام حکیم از حکمت مبدل به لغویت خواهد شد، این موجب می‌شود که ما توسعه ندهیم؛ یعنی اگر فرض کنید که بگوییم: منظور از «**كُلُّ شَيْءٍ**» عبارت است از **كُلُّ** مأکول و **كُلُّ** ملبوس به نحو کلی، پس «**فیه حلالٌ و حرامٌ**»، اصلاً این قید، قید لغو خواهد شد، یعنی دیگر این قید معنا ندارد؛ این ذکر و عدم ذکر «**فیه حلالٌ و حرامٌ**» دیگر بلا فایده است خب حضرت می‌گفت: **كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ أَنَّهُ**

حرام، با این قید «فیه حلال و حرام» را آوردن چه فرقی کرد؟! فرقی نمی‌کند چه اینکه ما بگوییم که «كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَداً حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ» یا اینکه بگوییم که كُلُّ شَيْءٍ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ أَنَّهُ حَرَامٌ [فرقی ندارد] یعنی هیچ فرقی بین دو صورت قضیه دیگر در اینجا ندارد.

اگر ایشان جواب بدهند که - یعنی ما از طرف ایشان جواب می‌دهیم - صَوْنًا لِكَلَامِ الْحَكِيمِ عَنِ اللُّغْوِيَةِ ما می‌گوییم که منظور از كُلُّ شَيْءٍ آن طبیعت کلی جنس الأجناس نیست، مثل مأكول یا مشروب جنس الأجناس است یا منکوحه که جنس الأجناس است؛ بلکه آن طبیعت خاص منظور است که أَحَدُهُما این باشد، این را ما قرار می‌دهیم تا اینکه مسئله خارج بشود.

پاسخ به دفاع

خب می‌گوییم که این مسئله درست است و این کلام حکیم را از لغویت بیرون می‌آورد؛ ولی اگر امر دایر باشد بین اینکه آیا منظور از این كُلُّ شَيْءٍ آن توسعه‌ای است که شبهه حکمیه را هم می‌رساند یا

منظور آن مورد خاصی است که آن مورد خاص، اختصاص به شبهه موضوعیه دارد، حدّ متیقّن برای ما عبارت از آن مورد خاص است. ما برای انصراف و تعدی از آن مورد خاص احتیاج به دلیل داریم.

ما الآن می‌دانیم متیقّن آن مورد خاصّ منظور از روایت همان موردی است که به واسطه شبّهات خارجیه و شرایط خارجیه الآن این موضوع برای ما مشتبه شده است، به واسطه جهل ما نسبت به شرایط که نمی‌دانیم، شرایط خارجیه قضیه را مجهول کرده است؛ نه اینکه عدم وصول حکم موجب اشتباه شود.

ما می‌دانیم که غنم **حلال** ما می‌دانیم که غنم **المسروق حرام** ما می‌دانیم غنم **المذکّی حلال** از

آن طرف غنم **غیر المملوک حرام** اینها را همه می‌دانیم، به واسطه شبّهات خارجیه است که این

مصدق الآن برای ما مشتبه است. این مصداق می‌شود حدّ متیقّن برای روایت، حالا تعدی از این

مصدق به مورد دیگر احتیاج به دلیل دارد که آیا منظور امام از **کلّ شیء فیهِ حلال و حرام**؛ حدّ متیقّن

این **کلّ شیء** مورد خاص است؟ یعنی مواردی است

که طبیعت نوعیه برای انسان مشخص است، به واسطه این اشتباه خارجی و مسائل خارجی، مسئله برای انسان در اینجا مشتبه شده است؛ آن وقت تعدی از آن **بلا دلیل** است. یعنی صدر و ذیل روایت نسبت به تعدی به مورد اعم در اینجا نیاز به دلیل دارد، این اشکال دیگر بر این کلام مرحوم آقا ضیاء بود.

اشکال سوم: بی‌معنابودن برخی از الفاظ

روایات نسبت به شبهات حکمیه

لفظ «بعینه»

از همه اینها مهم‌تر این است که در ذیل روایت لفظ **«بعینه»** دارد و **«بعینه»** اصلاً معنا ندارد در شبهات حکمیه بیاید، این را در اینجا چه می‌گویند؟! **«كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ مِنْهُ حَرَامٌ وَ حَلَالٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَداً حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ»** معنا ندارد در شبهات حکمیه بیاید اینکه **«بعینه»** بداند این حرام است [معنا ندارد] در شبهات حکمیه که **«بعینه»** نمی‌خواهد، اصلاً اصل حکم برای ما مشتبه است، نه اینکه عینیت موضوع در اینجا برای ما مشتبه است و حضرت در اینجا بخواهند دفع آن اشتباه بکنند با رفع جهل **«بعینه»** یعنی با علم به آن **«بعینه»** رفع

جهل بکنند، اصل حکم برای ما مشکوک است. ما اصل حکم نسبت به لحم حمیر و شرب توتون و امثال ذلک [را نمی دانیم] - حالا آن شرب توتون مثل این است در این مورد به خصوص نیست - مسئله در شرب توتون «**بعینه**» نیست، فرض کنید که یک اعشاب و حشیشی است که اذّخانش برای ما اشکال ندارد.

من باب مثال عود که خشب است و از هند می آورند، عطرش را می فروشند و چوبش را هم می آورند می فروشند؛ خب استعمال عود مسلّم بلا اشکال و حلال است - آنهایی که مکه مشرف شدند می آورند در آنجا می فروشند - یا مثلاً کُندر که یک صمغی است که از درخت گرفته می شود حلال است و تدخین صمغ در اینجا اشکال ندارد. یا آن اعشابی که موجب دفع حشرات و اینها است که بلا اشکال است و اشکال ندارد. خب این یک قسم حلال است مانند تدخین این علفها، اعشاب، حشیش و امثال ذلک. یک قسم حرام است قطعاً آن چیزی است که ممکن است برای انسان ضرر داشته

باشد و ضرر موبق داشته باشد و شکی نباشد که این جزء محرمات است، مثل تریاک که حالا آن طوری که نقل می‌کند برای بدن ضرر دارد یا فرض کنید حداقل مواد دیگری که اصلاً برای سلامتی قطعاً مضر است و موجب تبدل حال انسان می‌شود؛ انسان را از حال انسانیت به حال حیوانیت و اینها می‌برد مثل این مواد مخدر و امثال ذلک که اینها را هم از علف، گیاهان، اعشاب، حشیش و اینها می‌گیرند. این هم حرام است.

ما در مورد شرب توتون مشتبّه هستیم - البته به فتوای شما که حرام نیست علی‌ای حال با صرف نظر از این مسئله صحبت می‌کنیم!! - که آیا شرب توتون که در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نبوده است در زمان حجج و ائمه علیهم السّلام نبوده است، آیا این شرب توتون داخل در تحت حرام است؟! در اصل این حکم ما در اینجا شک داریم نه اینکه در اینجا در «بعینه» و «بخصوصه» ما نسبت به این مسئله شک داشته باشیم.

پس در مورد لحم حمیر اصلاً در ترتّب حکم نسبت به این شک داریم که نسبت به لحم حمیر

جعل چه حکمی شده است؟! بحث در اشتباه
مصدق نیست، بحث در اشتباه بین حمیر و فرس
نیست یا اشتباه حمیر با فرس و بقر نیست، تا اینکه
شما **بخصوصه** این را بدانید؛ قید خصوصیت در
جایی می‌آید که خود فرد خاص مورد شبهه قرار
گرفته است نه عنوان کلی، الآن عنوان حمیریت مورد
شبهه است نه فرد خاص و قید خصوصیت در اینجا
لغو خواهد بود.

مثل اینکه مولا بگوید: **أكرم العلماء** بعد فرض
کنید که از آن طرف بگوید: **لا تكرم الفساق من**
العلماء أو لا تكرم النحويين من العلماء بعد یک
وقتی شما شک دارید من باب مثال در مورد زید که آیا
زید داخل در تحت نحویین از علماء هست یا داخل
در تحت خود علمای بدون قید نحوی است؟ خب
در اینجا مولا می‌تواند بگوید که زید را بخصوصه
باید شناسی که آیا این داخل در تحت نحویین است
یا داخل در تحت غیر نحویین است؟ چون در اینجا
اشتباه، اشتباه مصداق است؛ هر دو حکم در اینجا
مشخص است؛ مشخص است که اکرام عالم غیر

نحوی واجب نیست و عالم نحوی واجب است. زید
 مشتبّه بین عالم غیر نحوی و عالم نحوی است؛ در
 اینجا قید خصوصیت می‌شود بیاید. حالا اگر
 من باب مثال ما اصلاً داریم که **أكرم العلماء** بعد شک
 داریم که مولا راجع به نحوی چه حکمی کرده
 است؟! آیا حکم حرمت راجع به عالم نحوی کرده
 یا حکم اباحه یعنی همه را داخل در تحت عالم گرفته
 است؟! حالا آیا ممکن است که مولا بگوید که زید
 را به خصوص باید بشناسی که جزء نحوی است یا
 جزء عالم؟! آیا می‌تواند این حرف را بزند؟! نه، چرا
 نمی‌تواند؟! چون اصل حکم حرمت نحوی الآن در
 اینجا محل سؤال است که آیا اصلاً مولا حکم به
 حرمت اکرام نحوی کرده است در اینجا یا اصلاً
 نکرده است. یعنی ما الآن در حکم شک داریم، در
 زید شک نداریم؛ زید داخل در نحوین هست شک
 نداریم، یا زید در تحت عالم غیر نحوی است ما شک
 نداریم.

پس اشتباه ما در مصداق نیست قطعاً می‌دانیم **زید**
عالم نحوی، صحبت در تعلق حرمت است که اصل
 جعل حرمت اکرام نحوی الآن برای ما مشکوک

است؛ آن وقت مولا نمی تواند در اینجا بگوید که برو
زید را بشناس که آیا نحوی است یا غیر نحوی است.
می گوییم که حالا بر فرض شناختیم نحوی بود خب
ثُمَّ ماذا؟! آیا حکم به حرمت نحوی آورده ای که ما
خارج کنیم یا هنوز نیاورده ای؟! حالا ما زید را
شناختیم **زیدٌ نحویٌ، ثُمَّ ماذا؟! خب عالم که هست**
باید چه کار کرد؟! وجوب اکرام در اینجا می آید.

پس مشکل در شبهات حکمیه مشکل اشتباه
بخصوص نیست؛ اشتباه در شبهات حکمیه در اصل
تعلق حکم است که اصلاً حکم به حرمت در این
عنوان تعلق گرفته است یا تعلق نگرفته است؟ بحث
در خصوصیت نیست و روایت بعینه را می رساند
یعنی می گوید: **بخصوصه** باید بشناسی و
بخصوصه فقط در شبهات مصداقیه هست.

تلمیذ: ...

استاد: بله، شبهات موضوعیه است منتها نه
به لحاظ عدم تعلق حکم، بلکه موضوعیه ای که حکم
آن مشخص است و علم به حکم هست ولکن
به واسطه اشتباه امور خارجی اندراجش در تحت **أحد**

من باب مثال ما دو قسم ماهی داریم؛ یک ماهی ذوفلس داریم که حلال است و در تحت عنوان ذوفلس هست، یک ماهی در تحت عنوان غیر ذوفلس داریم و **هو حرام** الآن یک ماهی شما می‌گیرید که مصداق این روایت است؛ نمی‌دانید که الآن این ماهی و این سمک ذوفلس است یا غیر ذوفلس است، دخول و اندراجش در تحت **أحد القسمین** به واسطه امور خارجییه مشتبه است؛ نه اینکه اصل تعلق اباحه و عدم اباحه برای ما مورد تعلق است؛ نه، ما می‌دانیم که بر سمک ذوفلس حلیت مترتب است و بر سمک غیر ذوفلس حرمت مترتب است، این مسئله روشن است؛ ولی بحث در مصداق خارجی است که این سمک را نمی‌دانیم آیا ذوفلس است یا غیر ذوفلس است.

تلمیذ: حالا این سمک را تحت عنوان کلی‌تر می‌بریم و می‌گوییم که سمکی که این‌طوری است حالا ممکن است سمک هم پیش ما نباشد کما اینکه استفتاء می‌کنند که ماهی اوزون‌برون چیست؟ بحث ماهی اوزون‌برون خارجی که نیست ما می‌خواهیم

ببینیم بر این عنوان چه صدق می‌کند؟ حلال یا حرام
صدق می‌کند؟

استاد: ببینید آنچه که در روایت نسبت به سمک
آمده است اصلاً خصوص اسماک مدّ نظر نیستند؛
بلکه آنچه که در روایت مدّ نظر است ذوفلس و غیر
ذوفلس است. حالا اوزون‌برون را ما کاری نداریم،
اصلاً به سمک کار داریم به اوزون‌برونش کار
نداریم.

تلمیذ: خب همین، یک نوعی از این سمک برای
ما مشتبه است که در تحت کدام از این دو عنوان کلی
است؟ سمک حلال یا سمک حرام؟

استاد: خب این مصداق است و این مصداق
حاکی از آن مسئله کلی است؛ بالأخره هر ماهی داخل
در تحت یک طبیعتی است، ما به آن کاری نداریم.
آنچه که در استنباط به‌درد ما می‌خورد عناوین
مختلف ماهی و اسماک نیستند، فقط عنوان ذوفلس
و غیر ذوفلس است؛ ولی در مسئله حمیر فرق
می‌کند، فرض کنید که حیوانی که آن حیوان دارای
سُم است و دارای دُم است، مذکی است؛ آن حیوانی

که سم و دم ندارد، حالا دم که هیچ ناخن، چنگال، انیاب و اغوال دارد آن حیوان [حرام است]. نه روی تک تک از این حیوانات عنوان حلیت رفته است؛ **الغنم حلال، البقر حلال، الابل حلال، الكلب حرام، الخنزیر حرام، الأسد حرام، الفیل حرام** روی تک تک اینها رفته است، آن وقت یک عناوین دیگری هم در اینجا داریم، یک عناوین کلی داریم که مثلاً در قسمت پرندگان می گویند: طيور، اگر حوصله داشته باشند و **«دَفِيفُهُ أَكْثَرُ مِنْ صَفِيفِهِ فَهُوَ**

حَلَالٌ»^۱ یا اگر مثلاً **«هُوَ ذُو مِخْلَبٍ فَهُوَ حَرَامٌ»**^۲ راجع

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۳، كِتَابُ الْمَعِيشَةِ، بَابُ الصَّيْدِ وَ الذَّبَائِحِ، ص ۳۲۲، ح ۴۱۴۶:

«و فِي حَدِيثٍ آخَرَ: إِنْ كَانَ الطَّيْرُ يَصُفُّ وَ يَذْفُ فَكَانَ دَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ صَفِيفِهِ أَكْلٌ وَ إِنْ كَانَ صَفِيفُهُ أَكْثَرَ مِنْ دَفِيفِهِ فَلَمْ يُؤْكَلْ وَ يُؤْكَلُ مِنْ طَيْرِ الْمَاءِ مَا كَانَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صَيْصِيَّةٌ وَ لَا يُؤْكَلُ مَا لَيْسَتْ لَهُ قَانِصَةٌ أَوْ صَيْصِيَّةٌ».

ترجمه من لا يحضره الفقيه، بلاغی و غفاری، ج ۴، ص ۴۴۲:

«و در حدیث دیگر آمده است اگر پرنده در پرواز گاهی بال می زند و گاهی بدون حرکت بال پرواز می کند لکن بال زدش بیشتر است، گوشتش خوردنی و حلال می باشد، و اگر به عکس بال زدش بیشتر است حرام گوشت خواهد بود، و از پرندگان دریائی هر کدام که دارای قانصه (سنگدان) یا صیصیه (خاریست در پای حیوان به منزله انگشت شست) هستند حلال و هر کدام که هیچ یک از این دو را ندارد حرام گوشتند.»

^۲ الكافي، ج ۶، كِتَابُ الْأَطْعِمَةِ، بَابُ آخَرُ مِنْهُ وَ فِيهِ مَا يُعْرَفُ بِهِ مَا يُؤْكَلُ مِنَ الطَّيْرِ وَ مَا لَا يُؤْكَلُ، ص ۲۴۷، ح ۱:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ سَمَاعَةَ بْنِ مِهْرَانَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْمَأْكُولِ مِنَ الطَّيْرِ وَ الْوَحْشِ فَقَالَ: "... وَ كُلُّ مَا صَفَّ وَ هُوَ ذُو مِخْلَبٍ فَهُوَ حَرَامٌ».

ترجمه فروع کافی، ج ۷، ص ۶۱۵ «سماعة بن مهران گوید: از امام صادق علیه السلام راجع به مأكولات از گوشت پرندگان و حیوانات پرسیدم

به آنها چنین چیزی داریم ولی راجع به حمیر و اینها نمی‌دانیم که حمیر داخل در تحت کدام است؟ مسئله به طبیعت تعلق گرفته است؛ یا در مورد شرب توتون این معنا ندارد، چون توتون یک طبیعت خاص به خودش را دارد؛ این معنا ندارد که مثلاً روایت بیاید بگوید و اصلاً تقسیم کند: اعشاب این قسمی حلال، اعشاب این قسمی حرام و ما شک می‌کنیم که توتون جزء کدام یک از این دو اعشاب است؟! بلکه در اینجا خصوص این طبیعت باید حکمش تعلق بگیرد. خصوص این طبیعت این را از تحت شبهه موضوعیه خارج می‌کند و داخل در تحت شبهه حکمیه می‌کند.

تلمیذ: توضیحی که آقا ضیاء داد برای توجیه این بود که روایت را بگوید شامل شبهات حکمیه می‌شود و با این تشخیص... شهودی که کرد که و گفت که هر شبهه‌ای را برمی‌گردانیم که **فیه حلال و فیه حرام** آن وقت می‌خواهد شبهه حکمیه را شامل

حضرت فرمودند:.... هر پرنده‌ای که با بال‌های گشوده پرواز کند و دارای چنگال باشد حرام گوشت است.»

شود. ما می‌خواهیم بگوییم که بر عکس این کار را کرد، با این توجیهی که داشت زیر پای شبهات حکمیه را زد و شبهات حکمیه را دوباره به شبهات موضوعیه برگرداند.

استاد: نه اولاً ایشان این کار را نکرده است و بر فرض بگوییم که این مسئله درست است نتیجه و منظور هر دو یکی می‌شود بالأخره تمام شبهات داخل در تحت قاعدهٔ حلّ هستند. اصلاً می‌گوییم که شبههٔ حکمیه نداریم.

تلمیذ: ما جواب دیگری می‌دهیم، آن فرمایش جنابعالی که فرمودید که لغویت لازم است.

استاد: نه آن مسئلهٔ دیگر است، بالأخره اگر این مسئلهٔ شما تمام باشد، مرحوم آقا ضیاء می‌گوید: این مقداری که ما الآن می‌دانیم ما کاری به اسم و عنوان و اینها نداریم. ما می‌گوییم که آقا خودش را بیاور، اسمش را بیاور! ما این را می‌خواهیم بگوییم؛ حالا چه شبهه را شبههٔ حکمیه بگویید، چه شبهه را موضوعیه بگویید، هر چه می‌خواهید بگویید، این روایت هر مورد شبهه‌ای را شامل می‌شود. بحثی که ما کردیم از یک ناحیهٔ دیگر مورد نظر قرار گرفته

است و آن اینکه اگر قرار بر این باشد که منظور امام علیه‌السلام یک حکم کلی باشد، نباید این قید را بگوید؛ اما نه اینکه حالا من باب مثال حکم کلی اشکالی نداشت، داخل در هر عنوانی می‌خواهد باشد، باشد. منظور ما این است که ما بتوانیم قاعده را جاری کنیم، حالا چه اسمش را شبهه موضوعیه بگذارید یا اسمش را شبهه حکمیه بگذارید.

و اما جواب صحبت شما، آقا ضیاء می‌فرماید که داخل کردن شبهات حکمیه و توسعه در مفهوم «**کلّ شیءٍ فیه حلالٌ و حرامٌ**» موجب نمی‌شود شبهه حکمیه برگردد شبهه موضوعیه بشود؛ به جهت اینکه شبهه حکمیه تعریف خاص به خودش را دارد، شبهه موضوعیه هم یک تعریف خاص به خودش را دارد؛ حالا اگر فرض کنید که ما در روایت یک لفظی را دیدیم که شامل هر دو تا مورد می‌شود، دلیل نمی‌شود شبهه حکمیه برگردد داخل در تعریف شبهه موضوعیه شود.

من باب مثال عنوان مشتبّه که یک عنوانی است که هم بر شبهات موضوعیه صادق است و هم بر شبهات

حکمیة، حالا اگر در یک روایت «کُلُّ مَشْتَبِه» بود این دلیل بر این است شامل شبهة موضوعیه می شود؟! یا اینکه فرض کنید عنوان مجهول الحکم که یک عنوان عام است و هم شبهات حکمیة را شامل می شود و هم شبهه خاص را، این هم مجهول الحکم است، بالأخره این مورد خاص دلیل نیست که آن را داخل در تحت این قرار بدهیم. این اشکال دیگر بر کلام مرحوم آقا ضیاء بود.

مطلب دیگر روایت کافی از عبدالله بن سلیمان است که راجع به پنیر و غیره است که از حضرت سؤال می کنند بعد حضرت می فرمایند که «**كُلُّ مَا كَانَ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْرِفَ الْحَرَامَ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ**» صراحتش از روایت اول هم بیشتر است «**كُلُّ مَا كَانَ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ**»؛ یعنی «هر چیزی که در او یک قسم حلال و یک قسم حرام وجود دارد» که با توجه به ذیل این هم مسئله اش روشن می شود.

عبارت «يَسْتَبِينَ»

روایت چهارم از امام صادق علیه السلام است که از هر دو تا روایت های بالاتر اصرح است و آن اینکه

حضرت اصلاً خودشان مورد را تصریح می کنند و می فرماید: «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ بِعَيْنِهِ فَتَدَعَهُ مِنْ قَبْلِ نَفْسِكَ وَ ذَلِكَ مِثْلُ الثُّوبِ**» انسان که در ثوب شک ندارد که ثوب چه حکمی دارد؟! خب ثوب، ثوب است دیگر، ثوب اگر جزء **ما یملک** باشد **حلال** و اگر جزء **غیر ما یملک** باشد **حرام**، ما قسم حرام در اینجا نداریم؛ یعنی حرامی که به طبیعت نوعیه ثوب تعلق بگیرد. ثوب قطن است و وبر است و اصلاً شبهه حکمیه در اینجا معنا ندارد؛ «**وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ أَوْ تَقُومُ بِهِ الْبَيِّنَةُ**» مطلبی که در اینجا هست این است که حضرت در تمام اینها می فرمایند که اشیاء همه بر همین قسم هستند؛ یعنی بر همین قسم شبهه موضوعیه یعنی تمام مواردی که شما در آن موارد شک در آن مصداق به واسطه اشتباه امور خارجه کردید «**وَ الْأَشْيَاءُ كُلُّهَا عَلَى هَذَا**» بر این منوال است؛ یعنی شبهه به واسطه شبهه مصداقیه است. مثلاً یک زنی که حرام النکاح است مثل ام یا اُخت یا رضیعه و امثال ذلک و یک زنی که حلال است مثل این همه زنانی که هستند، یک قسم هم

مشتبه است و آن موردی است که انسان شک بکند و شبهه برایش پیدا بشود حالا یا به خاطر اینکه شکلش خیلی شبیه به آن اخت رضاعی است، سیما و صورتش خیلی شبیه آن «**أُخْتُ مِنَ الرَّضَاعَةِ**» است که انسان شک کند یا اینکه به واسطه یک امور دیگری برایش شبهه پیدا می شود؛ هوا تاریک است چراغ روشن نیست.

«**حَتَّى يَسْتَبِينَ لَكَ غَيْرُ ذَلِكَ**»، استبانه در کجا می آید؟! استبانه در دفع شبهه حکمیه نمی آید. همیشه استبانه در تشخیص مصادیق خارجی می آید. استبانه یعنی روشن شدن و واضح شدن و از شک و شبهه درآمدن و استبانه مربوط به امور خارجی است مثلاً **استَبَانَ لِيَ الْفَجْرُ** یعنی فجر برای من روشن شد و از تحت ظلام درآمد. **استَبَانَ لِيَ الشَّخْصُ** یعنی این شخص از تاریکی و ظلمت درآمد و روشن شد. اما اگر یک حکمی برای انسان روشن بشود استبانه نمی گویند بلکه به آن علم می گویند. استبانه اصطلاحاً در مواردی می آید که این موارد مربوط به تبیین مصداق است تبیین آن موضوع خارجی بعد از شبهه است. این یکی از آن ادله است.

واژه «بینه»

دلیل دیگری که در آنجا هست این است که حضرت می‌فرماید: «**أَوْ تَقُومُ بِهِ الْبَيِّنَةُ**»، «بینه» که مربوط به امور خارجی است بینه مربوط به حکم نیست، مربوط به شبهات حکمیه نیست؛ بلکه مربوط به امور خارجی است یعنی از نظر استبانه و بینه امور خارجی، قضیه روشن بشود پس با توجه به اینها، قطعاً این روایات مربوط به شبهات موضوعیه است و اصلاً دخیلی به شبهات حکمیه ندارد. این آنچه که مربوط به این روایات بود.

یک روایت را ایشان ذکر می‌کند و آن روایت «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَالٌّ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ**»^۱ این صدر و ذیل اینها را ندارد و روایت کافی است؛ البته آن روایت را مرحوم شیخ هم در رسائل - اگر مطالعه کرده باشید - آورده‌اند.^۲

خود من فی حدنفسه تحقیقی که کردم - حالا شما هم تحقیق کنید - این روایت به این قسم از امام

^۱ الکافی، ج ۵، کتاب المعیشه، باب النوادر، ص ۳۱۳، ح ۴۰.

^۲ فرائد الأصول، ج ۳، ص ۳۸۹.

علیه‌السلام نقل نشده است. به نظر می‌رسد که یا روای خودش نقل به معنا و مضمون کرد یا اینکه صدر و ذیل روایت افتاده است. علی‌ای‌حال این روایت نیست و خود مرحوم آقا ضیاء هم اعتراف می‌کنند بر اینکه این روایت نیست.^۱ مرحوم آقا شیخ محمدحسین هم تصریح دارند بر اینکه این روایت را ما ندیده‌ایم و در مسندات شیعه این روایت نیست.^۲

با توجه به روایات مختلفی که در مورد جبن یا در مورد ثوب یا در موارد دیگر ذکر شد به نظر شاید ظنّ متّاحم به علم برای ما حاصل می‌کند که این روایت هم همین روایات است؛ متنها راوی آمده ذیلش را حذف کرده و «**كُلُّ شَيْءٍ هُوَ لَكَ حَلَالٌ حَتَّى تَعْلَمَ أَنَّهُ حَرَامٌ**» به عنوان کلی در اینجا آمده است علی‌ای‌حال با توجه به چنین احتمال قوی، استدلال بر این روایت قطعاً مردود است و ما غیر از این موارد و غیر از این روایات، روایاتی دیگری نداریم که بتوانیم از آن نسبت به قاعده حلّ بخواهیم

^۱ نهاية الافکار، ج ۲، ص ۲۳۴.

^۲ نهاية الدراية، ج ۲، ص ۴۴۹.

استدلالی بر حلّیت اشیاء در شبهات حکمیه به
عناوین کلی داشته باشیم.

البته مطالب دیگری هم هست، اشکالاتی شده
است که ممکن است که این روایت حلّ حاکی از
عناوین خارجی و از اصول خارجی و قاعدهٔ ید و
سوق و اینها باشد که إن شاء الله برای بعد باشد.

تلمیذ: مثلاً حالا فرض کنید که «أَوْ استبان» را
ما بگوییم که مثلاً از نظر مرحوم آقا ضیاء مخفی مانده
است.

استاد: بیّنه که نمی‌شود مخفی مانده باشد این
قضیه به این روشنی است. ما یک مسئلهٔ شاقّی را
مطرح نکردیم خب این یک مسئلهٔ عادی است؛ حالا
آن مسائل دیگرش یک قدری ظرافت داشت ولی این
قضیه «بعینه» یا مثلاً «بیّنه» و این مسائل روشن
هستند. چطور ایشان با توجه به اینها باز می‌گویند که
مسئله مربوط به شبهات حکمیه است؟!!

نکته‌ای مهم در فقه‌الروایة

مگر اینکه یک مطلبی هست و این مسئله مهم
است و آن اینکه گاهی اوقات ارتکازات ذهنی ما

موجب می‌شود که ما روایات را از آن مجرای اصلی
منصرف کنیم و این غلط است، صحیح نیست. یک
فقیه نمی‌تواند با یک چیزی که مرتکز در ذهنش
هست بیاید روایت را حمل بر آن بکند باید هر
روایتی را در موقعیت خاص به خودش معنا کند.
حالا در این روایت امام این حرف را نزده است، حالا
در یک روایت دیگر آن مطلب را گفته است؛ خب
مربوط به خودش است. چرا ما این روایت را از آن
مفهوم سلیس و بسیار ساذج خودش برداریم به یک
معنای بعید به واسطهٔ مرتکزات خودمان حمل کنیم؟!
نمی‌توانیم این کار را کنیم مگر در بعضی مواردی که
اصلاً شک نباشد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد